

# گفت‌وگو با ناز شادمان، بازیگر بازی هم می‌کنم

همه تحلیل‌ها و مباحث تئوریک که در حاشیه نمایش داشتیم، در نهایت حس خاصی داشتیم که استارت اولیه شکل‌گیری این شخصیت‌ها بوده. خواندن رمان و پیدا کردن شخصیت‌ها در آن‌جا هم خیلی کمک کرد. اصلاً ایده‌های کلی از آن‌جا می‌آید. صحنه‌رقاصه خیلی سریع شکل گرفت. البته با تغییراتی جزئی از نظر حس و حال کلی صحنه و هماهنگی با بازیگر مقابل. صحنه نوازنده‌ام اما نسبت به ایده و فرم اولیه‌اش کاملاً تغییر کرد. فضا خیلی سنگین‌تر بود و من آن شکل را بیش‌تر دوست داشتم، اما کارگردان این جوری ترجیح می‌داد.

**دریافت کلی خود شما از نمایش چه بوده؟**

من فکر می‌کنم بحث اصلی نمایش، جست‌وجوی هویت است. جست‌وجوی هویتی که از یک مرحله سطحی آغاز می‌شود از جست‌وجوی هویت شخصی و بعد به یک گم‌گشتگی جمعی می‌رسد. گی آدمی است که تعریفی از زمان و مکانش ندارد، اما وقتی با بقیه آدم‌هایی مواجه می‌شود که این تعاریف را دارند و زندگی‌شان چهارچوب مشخص دارد، اما با این حال دچار این سرگشتگی و گم‌گشتگی هستند متوجه می‌شود هویت فردی بحث‌چندان مهمی نیست. اسم، عنوان، تاریخ تولد... بلکه یک گم‌گشتگی خیلی بزرگ‌تری همه را دربر گرفته است. در صحنه پایانی، گفت‌وگوی گی با کشیش، بحث به گذشته و تاریخ هم کشیده می‌شود. از خودش می‌پرسد: کجا ایمان داشتم؟ کی گناه کردم؟ با آن خدا از چه حرف می‌زدم؟

**و آن وقت بحث «رفتن» چه جایگاهی دارد؟**

رفتن، ماحصل آگاهی است. گی وقتی از موقعیت خودش و بقیه آگاهی می‌یابد، بیش‌تر مصمم به رفتن می‌شود. در صحنه‌های اولیه، وقتی می‌گوید «باید برم» دیده شده، انگار واقعاً دیرش شده، اما رفته‌رفته میل رفتن درش قوی می‌شود، باید برود، چون با آگاهی‌ای که درش به وجود آمده جای ماندنش نیست. ▶

ناز شادمان برای اولین حضور جدی‌اش در نمایش کلفت‌های ژان ژنه در سال ۸۱ جایزه اول بازیگری را (به‌طور مشترک با الهام شکیب) در بخش دانشجویی جشنواره فجر، از آن خود کرد، این نمایش که جایزه اول کارگردانی را نیز برای محمد عاقبتی به همراه داشت، پس از جشنواره در تالار خورشید به اجرای عموم گذاشته شد و تبدیل به یک نمایش در قواره حرفه‌ای شد. من باید برم... خیلی دیرم شده دومین تجربه بازی ناز شادمان با همین گروه است. ف.ح.

فاصله‌ای وجود نداشت، تماشاگران صدای نفس مرا می‌شنیدند، دخمه‌بودن تالار خورشید چیزهای جالبی با خودش می‌آورد. تجربه عجیبی بود و خیلی دوستش داشتم. در من دیرم شده... در دو نقش متفاوت ظاهر شدید، نوازنده و رقصنده، با هم متفاوت‌اند، اما هر دو خیلی حس هستند. درست نقطه مقابل بازیگر نقش مقابل‌تان، شاید این حس بودن به ارتباطی برمی‌گردد که شما با نمایش برقرار کرده‌اید؟

ما پنج‌تا بازیگر بودیم، دو نفر از یک جنس بازی داشتند، گی و دنیز. و سه نفر مان یعنی من (نوازنده - رقصنده)، پیرمرد و تستر که دنیایی بیرون را تشکیل می‌دادیم جنس بازی‌مان فرق می‌کرد. بله، شخصاً ارتباط مستقل و حس‌ای با نمایش داشتم. احساس می‌کردم حرف اصلی نمایش خیلی متعلق به امروز است و الان وقت مطرح کردن‌اش است. جدای از

**قرار است شما را از این به بعد به‌عنوان بازیگر بشناسیم؟**

من... بازی هم می‌کنم. هیچ‌وقت دنبال این نبوده‌ام که یک عنوان حرفه‌ای برای خودم بتراشم.

**در فاصله اجرای نمایش کلفت‌ها تا این نمایش، چه تجربه‌هایی داشتید؟**

ایران نبودم. در ایتالیا ادبیات ایتالیایی می‌خواندم و تصمیم‌ام این بود که وارد یک مدرسه تئاتر شوم. اما نظرم عوض شد و برگشتم.

**کلفت‌ها به لحاظ اجرایی به این نمایش اخیرتان شباهتی داشت؟**

خیر، کاملاً متفاوت بود. کلفت‌ها خیلی بر بدن و بیان مبتنی بود، میزانشن‌های پر تحرک و گاهی خیلی خشن داشت. صحنه‌ما چهارسویه بود و بین صحنه و تماشاگر هیچ

